

# هامون ایران

تارنمای جامعه مدنی جنوب ایران

## حیوانات و اخلاق؛ مقاله از اسکات ویلسون – ترجمه علی اصغر درلیک

اسماعیل حسام مقدم، 18th March, Sunday, 2018

### حیوانات و اخلاق [۱]

#### اسکات ویلسون

#### ترجمه و تلخیص: علی اصغر درلیک

جایگاه حیوانات در یک نظام اخلاقی قابل قبول کجاست؟ حیوانات در سرحد مفاهیم اخلاقی ما حضور دارند و در نتیجه، غالباً خود را در قیاس با آنها در جایگاه اخلاقی برتری قرار می‌نشانیم و هرگونه جایگاه اخلاقی را برای آنها، به طور کل، نفی می‌کنیم. جایگاه اخلاقی حیوانات از منظر فلسفی گوناگون است و در مجموع، می‌توان آن را تحت سه مقوله اصلی دسته‌بندی کرد: نظریات اخلاقی غیرمستقیم، نظریات اخلاقی مستقیم و نابرابر و نظریات اخلاقی مستقیم و برابر.

### ۱. نظریات غیرمستقیم و نابرابر

نظریات غیرمستقیم به سبب فقدان آگاهی، عقلانیت و اختیار در حیوانات، هرگونه جایگاه یا ملاحظه اخلاقی برابر با انسانها را برای آنها انکار می‌کنند اما با این حال، خواهان عدم هرگونه آسیب رسانی و آزار و اذیت به حیوانات هستند، چرا که این کار، به زعم ایشان، اخلاقی انسانی را جریحه‌دار می‌سازد. استدلالهای این قسم برگرفته شده از نظریات مختلف دینی و نیز آراء فیلسوفانی مانند ایمانوئل کانت، رنه دکارت، توماس آکویناس و پیتر کاروترز [۲] است.

### الف. نظریات دینی

برخی از فلاسفه به سبب نظریات دینی، و یا فلسفی، درباره ماهیت جهان و مرتبه ویژه ساکنان آن، این مسئله را که حیوانات متعلق توجه اخلاقی ما قرار می‌گیرند، نمی‌پذیرند. یکی از نخستین، و مشخص‌ترین، تبیین‌ها در این مورد را می‌توان در آراء ارسطو مشاهده کرد. به باور او، یک سلسله مراتب طبیعی در جهان وجود دارد که هر موجود به اقتضای توانایی‌های خاص خود، در مرتبه‌ای متفاوت جای می‌گیرد. اگرچه نباتات، حیوانات و انسانها همگی نیاز به تغذیه و رشد و نمو دارند، اما از آن میان، تنها حیوانات و انسانها دارای از تجربه آگاهانه هستند و در نتیجه، نباتات در مرتبه‌ای پایین‌تر از این دو قرار می‌گیرند و باید در خدمت تأمین نیازهای حیوانات و انسانهای قرار گیرند. به همین ترتیب، انسانها نیز به دلیل برخوردارگی از موهبت عقل در سمت و سو بخشیدن به رفتارهایشان، در مرتبه‌ای برتر از حیوانات، که فاقد چنین توانایی هستند، قرار می‌گیرند و در نتیجه، کارکرد حیوانات صرفاً در جهت برآورده کردن نیازهای انسانها است.

توماس آکویناس، به تبعیت از ارسطو اظهار داشت که تنها انسانها دارای قوای عاقله بوده و قادر به تعیین

رفتارهای خود هستند، بنابراین انسانها تنها موجوداتی هستند که فی‌نفسه باید مورد توجه اخلاقی قرار گیرند. حیوانات با توجه به اینکه نمی‌توانند مسئول کنش‌های خویش باشند، صرفاً به مثابه ابزارهایی هستند که برای انسانها موجودیت دارند. به باور آکویناس، با توجه به این واقعیت که خدا هدف غایی جهان است و تنها با تمسک به عقل انسان می‌توان به شناخت و فهم خدا نائل شد، در نتیجه همه موجودات باید، به منظور دستیابی به این هدف غایی، در خدمت انسان باشند.

## ب. نظریه کانت

کانت یک نظریه اخلاقی به غایت تأثیرگذار را مدون ساخت که *اراده* نقش مهمی را در آن ایفا می‌کند. به نظر او، اگرچه حیوانات و انسانها هر دو دارای خواسته‌هایی هستند که مجبور به انجام آنها هستند اما تنها انسانها قادرند افعال خود را آگاهانه انتخاب کنند و تصمیم به انجام آن فعل بگیرند و یا از آن دست بکشند. این توانایی حکایت از وجود اراده در ما دارد و از آنجایی که حیوانات فاقد این توانایی هستند، پس می‌توان گفت که فاقد اراده هستند. در اندیشه کانت، تنها چیزی که ارزش ذاتی دارد، اراده خیر است و با توجه به این که حیوانات اساساً فاقد اراده هستند، نمی‌توانند اراده خیر داشته باشند و در نتیجه، عاری از هرگونه ارزش ذاتی هستند.

## ج. نظریه‌های دکارتی

دلیل دیگری که با استناد به آن، حیوانات را فاقد شایستگی اخلاقی قلمداد می‌کنند، تکیه بر مفهوم آگاهی [۳] است. دکارت یکی از صریحترین و قدرتمندترین تقریرهای انکار آگاهی در حیوانات را عرضه داشته است. او حیوانات را ماشینهایی خودکار می‌انگاشت که می‌توانند چنان رفتار کنند که گویی دارای آگاهی هستند در حالی که اساساً چنین چیزی در خود ندارند. دکارت با توجه به تبیین مکانیکی از جهان طبیعی که در آن زمان حاکم بود، اظهار داشت که می‌توان رفتارهای حیوانات را تماماً بر وفق مفاهیم مکانیکی تبیین کرد و به زعم او، از چنین تبیینی هیچ گونه ارجاعی به مفهوم آگاهی بر نمی‌آید. او برای این مقصود به اصل خست [۴] در تبیین علمی (که به اصل تیغ اوکام [۵] باز می‌گشت) استناد جست، و بدین منظور، رفتار حیوانات را به ساده‌ترین تبیین ممکن مورد تحلیل قرار داد. به باور او، ارائه چنین تبیینی بسیار ساده‌تر از این فرض است که حیوانات را موجوداتی آگاه بدانیم و به همین جهت بود که اصل خست را در تبیین خود از حیوانات برگزید.

دکارت پیش بینی می‌کرد که منتقدین به تحلیل او چنین پاسخ خواهند داد که اگر تبیین مکانیکی قابلیت انطباق بر رفتار حیوانی را داشته باشد، به همین نحو می‌توان آن را به رفتار انسانی نیز تسری داد. دکارت معتقد بود که به دو دلیل نمی‌توان تبیین مکانیکی را بر رفتار انسان اطلاق کرد: نخست اینکه انسانها در واکنش به محرکها توانایی بروز رفتارهای پیچیده و بدیع را از خود دارند و دوم اینکه انسانها قابلیت سخن گفتن و بیان اندیشه های خود را دارند. دکارت نیک به این مسئله واقف بود که برخی از حیوانات، مانند طوطی، اصواتی را به زبان می‌آورند اما در پاسخ اعلام داشت که این قسم سخن گفتن، نه برآمده از اختیار، که صرفاً نتیجه رفتارهای مکانیکی است. دکارت در بیان این مسائل عمدتاً متأثر از فلسفه ذهن و هستی‌شناسی‌اش بود که بنا بر آن، دو ماهیت جدا اما مکمل در انسانها وجود دارد؛ جوهر ذهنی و جوهر مادی. هویت انسانها را نفس یا جوهر ذهنی آنها تشکیل می‌دهد و به همین جهت معتقد بود که برای تبیین پیچیدگی رفتار انسان و قوای ناطقه او به چنین فرضی نیاز است اما برای تبیین رفتار حیوانات به چنین فرضی نیاز نداریم.

در دوران اخیر نیز استدلال بر ضد آگاهی در حیوانات رواج یافته است. پیتر هریسون [۶] که یکی از حامیان این قسم از استدلال است، شدیداً استدلال تمثیلی [۷] را که به منظور دفاع از آگاهی در حیوانات به شباهتهای میان انسان و حیوان متوسل می‌شود، مورد انتقاد قرار می‌دهد. بنا بر این استدلال، میان انسانها و حیوانات در سه بعد رفتار، ساختار فیزیکی و تکامل شباهتهایی وجود دارد و از آنجا که آنها بدین طریق، همانند هم هستند پس ما دلیل مکفی مبنی بر اینکه حیوانات نیز همانند انسانها دارای آگاهی هستند، در دست داریم. پیتر هریسون در نقد این استدلال اذعان می‌دارد که تظاهر به درد در رفتار برای پی بردن به درد واقعی نه شرط لازم است و نه شرط کافی. همچنین به زعم او، ما می‌توانیم ربات‌ها را چنان برنامه‌ریزی کنیم که تظاهر به دردکشیدن کنند اما این دلیل نمی‌شود که ادعا کنیم که آنها درد می‌کشند.

## د. نظریه‌های قراردادگرا

این دسته از نظریات، اخلاق را عبارت از مجموعه قواعدی می‌دانند که انسانهای عاقل، آنها را در شرایط خاصی وضع کرده‌اند تا ناظر بر رفتار آنها در جامعه باشد. اگرچه نظریه‌های قراردادگرا از پیشینه‌ای درازدامن دامن برخوردارند اما تا پیش از انتشار کتاب معروف جان راولز، نظریه عدالت، چندان رابطه قراردادگرایی و اخلاق حیوانات باز نشده بود. راولز در این کتاب از عدالت به مثابه انصاف [۸] سخن می‌گوید و در نقد نظریه‌های فایده‌گرایانه معطوف به عدالت، اظهار می‌دارد که بهترین تصور از یک جامعه عادل، جامعه‌ای است که قواعد حاکم در آن جامعه را افرادی که در پس پرده جهل [۹] هستند، برگزینند. پرده جهل یک جایگاه فرضی است که در آن، انسانها اطلاع دقیقی از خودشان مانند جنسیت، سن، نژاد، هوش، توانایی و ... ندارند. با این حال، انسانهای مذکور واقعیت‌های کلی جامعه انسانی مانند واقعیت‌هایی درباره روانشناسی، اقتصاد، انگیزش انسانی و ... را می‌دانند. راولز انسانهای قراردادگرایی فرضی اش را عمدتاً انسانهایی منفعت‌بین می‌داند که هدفشان گزینش قواعدی است که بیشترین سود را از آن آنها سازد اما با توجه به اینکه دقیقاً نمی‌دانند که چه کسی هستند، نمی‌توانند دست به گزینش قواعدی بزنند که تنها سود شخصی‌شان را در بر داشته باشد. در عوض، آنها عمدتاً دست به گزینش قواعدی می‌زنند که از انسانهای مختار و عقلانی حمایت کند.

اگرچه سخن راولز تنها محدود به مفهوم عدالت بود، اما بسیاری درصدد برآمدند تا این مفهوم را به سراسر اخلاق تسری دهند. پیتز کارتر روز در کتاب معروف خود، مسئله حیوانات، از یک مفهوم اخلاقی سخن می‌گوید که عمدتاً منبعث یافته از کتاب راولز است. او معتقد است که اگر ما مفهوم راولز را گسترش دهیم در آن صورت، حیوانات مشمول هیچ موضع اخلاقی مستقیمی نخواهند شد، چرا که واضعان قرارداد تنها قواعدی را می‌پذیرند که انسانهای عاقل را مورد حمایت قرار دهد و با عنایت به این نکته که آنها حیوان نیستند، قواعدی را که حمایت ویژه‌ای از حیوانات در آن شده باشد، نمی‌پذیرند زیرا این حاصلی برای منفعت طلبی آنها ندارد.

با وجود این، نظریه‌های غیرمستقیم و نابرابر معتقد نیستند که ما باید تأثیر کنش‌هایمان بر روی حیوانات را به طور کل نادیده انگاریم و در مورد آنها هر کاری که می‌خواهیم انجام دهیم. وظایفی در قبال حیوانات وجود دارد و می‌توان با استناد به حق مالکیت و نیز عدم رنجش دوستداران آنها از آزار دادن حیوانات خودداری کرد. مطابق رویکرد نخست که به حق مالکیت تکیه می‌کند، من حق ندارم که توله سگ شما را، صرفاً برای شوخی و خنده، مورد آزار و اذیت قرار دهم زیرا این حیوان در تملک شماست و آسیب رساندن به آن به منزله آسیب رساندن به خود شما محسوب می‌شود. همچنین با توجه به رویکرد دوم، نمی‌توان در انظار مردم حیوانی را برای شوخی و خنده مورد آزار و اذیت قرار دهم زیرا این کار انزجار عمومی و ناراحتی دوستداران آنها را در پی دارد. همچنین کانت و کارتر روز نیز مخالف آسیب رساندن به حیوانات هستند. کانت معتقد است که خشونت در قبال حیوانات می‌تواند باعث تسری آن به انسان شود و به تعبیر او «قلب هر انسان را می‌توان با توجه به نحوه رفتارش در قبال حیوانات شناخت.» کارتر روز هم به همین منوال، بی‌تفاوتی نسبت به رنج کشیدن حیوانات را نشان دهنده رفتار آن فرد در قبال انسانهای دیگر می‌داند و آزار و اذیت حیوانات را موجب تسری آن رفتار خشونت آمیز به دیگر انسانها می‌داند.

گیاه خواران نیز به شیوه‌ای متفاوت از حیوانات دفاع می‌کنند. بنا بر استدلال آنها، در ازای هر پوند پروتئین گیاهی به دست آمده از منبع حیوانی باید حدوداً بیست و سه پوند علوفه و مواد غذایی به آنها تغذیه کرد و درحالی که بسیاری از مردم کره زمین به دلیل سوء تغذیه در حال مرگ هستند، می‌توان با امتناع از خوردن گوشت، پروتئین‌های گیاهی را در جهت تغذیه مردمی که در شرایطی اسفناک زندگی می‌کنند، مورد بهره‌برداری قرار داد.

دو استدلال در نقد نظریه‌های غیرمستقیم و نابرابر ارائه شده است که استدلال نخست، استدلال از راه موارد حاشیه‌ای [۱۰] نام دارد و استدلال دوم، استدلالی در نقد تبیین کانت از وظیفه غیرمستقیم ما نسبت به حیوانات است.

استدلال از راه موارد حاشیه‌ای درصدد است تا نشان دهد که اگر حیوانات مشمول هیچ جایگاه اخلاقی مستقیمی قرار نمی‌گیرند در این صورت، بسیاری از نوزادان، سالخوردگان، عقب مانده‌های شدید ذهنی و

بسیاری نمونه هایی از این دست نیز مشمول جایگاه اخلاقی مستقیم قرار نمی‌شوند، در حالی که ما معتقدیم که این قبیل انسانها نیز مشمول جایگاه اخلاقی مستقیم قرار می‌گیرند. با این حساب، باید نکته‌ی نادرستی در نظریه‌ی ای که هیچ جایگاه اخلاقی مستقیمی برای حیوانات قائل نیست، وجود داشته باشد. استدلال از راه موارد حاشیه‌ای را می‌توان بدین گونه صورت بندی کرد:

1. اگر ما در انکار جایگاه اخلاقی مستقیم برای حیوانات موجه هستیم، در آن صورت باید در انکار جایگاه اخلاقی برای موارد حاشیه‌ای نیز موجه باشیم.
2. ما در انکار جایگاه اخلاقی برای موارد حاشیه‌ای موجه نیستیم.
3. در نتیجه ما در انکار جایگاه اخلاقی برای حیوانات موجه نیستیم.

بنابر مقدمه نخست، اگر وجود عقل - اختیار و یا توانایی سخن گفتن - است که ما را مجاز می‌دارد که جایگاه اخلاقی مستقیم نسبت به حیوانات را انکار کنیم در آن صورت، می‌توانیم به همان نحو، نسبت به انسانی که فاقد عقل - اختیار یا توانایی سخن گفتن و ... - است، هرگونه جایگاه اخلاقی را انکار نمائیم.

استدلال دیگر در نقد نظریه‌های غیرمستقیم و نابرابر با این فرض شهودی آغاز می‌شود که مواردی وجود دارد که نباید آنها را در مورد حیوانات به کار بست. به طورمثال، من مجاز نیستیم صرفاً برای خنده و شوخی، گریه‌ی خودم را مورد آزار و اذیت قرار بدهم حتی اگر هیچ کس متوجه این کار نشود. فرض شهودی مذکور این است که هر نظریه اخلاقی قابل قبولی باید قابلیت تطبیق بر همه را داشته باشد و استدلال حاضر بر این باور است که نظریه‌های غیرمستقیم اخلاقی نمی‌توانند به شیوه رضایت بخشی فرض شهودی خود را بر همگان تطبیق دهند. رابرت نوزیک در نقد این قبیل نظریات اظهار می‌دارد که چرا باید کشتن و یا آزار و اذیت کردن حیوانات به انسانها تسری پیدا کند و بسیار دشوار است که تصور کنیم که چگونه چنین عملی می‌تواند به انسانها سرایت پیدا کند. نوزیک معتقد است که نظریات مذکور میان انسان و حیوان وجه فارق قائل می‌شوند و در کنشهایشان نیز این تمایز را مدنظر دارند، با این حال مشخص نیست که چرا کشتن یک حیوان می‌تواند به کشتن یا آسیب‌رساندن به انسانها منجر شود. نظریه‌های غیرمستقیم می‌توانند به سه شکل به این استدلال پاسخ دهند: نخست اینکه می‌توانند این ادعا را که تبیین نظریه‌های غیرمستقیم از وظیفه قانع‌کننده نیست، انکار کنند. دوم، باید تبیینی جایگزین ارائه دهند برای اینکه چرا اعمالی مانند آزار و اذیت یک گریه، اشتباه است. سوم، آنها باید این ادعا را که این اعمال ضرورتاً نادرست هستند، رد کنند.

## ۲. نظریه‌های مستقیم و نابرابر اخلاقی

نظریات مستقیم و نابرابر، توجه اخلاقی به حیوانات را می‌پذیرند اما برای آنها، جایگاه اخلاقی همسطح با انسانها قائل نیستند. به زعم این دسته نظریات، دلیل آسیب نرساندن به حیوانات قوه ادراک آنهاست اما در زمان تعارض میان منافع انسانها و حیوانات، انسان به دلیل صفات ویژه‌ی ای مانند عقلانیت، اختیار، خودآگاهی از توجه اخلاقی بالاتری برخوردار می‌شود.

این نظریه باید از دو فرض اساسی دفاع کند: نخست اینکه باید منافع حیوانات در ارزیابی کنش‌هایمان بر آنها لحاظ شود و دیگر، دفاع از اینکه منافع حیوانات همسطح انسانها نیست.

استدلال مدافع این ادعا که حیوانات مشمول جایگاه اخلاقی مستقیم می‌شوند، بدین صورت است:

1. اگر موجودی دارای احساس باشد در آن صورت مشمول جایگاه اخلاقی مستقیم می‌شود.
2. اغلب حیوانات دارای احساس هستند.
3. بنابراین اغلب حیوانات جایگاه اخلاقی مستقیمی دارند.

بسیاری بر این باورند که احساس درد و لذت ارتباط مستقیمی با اخلاق دارد و هیچ دلیلی در دست نیست که بتوان با استناد به آن، احساس درد و لذت در موجودات را نادیده انگاشت. ایده اصلی استدلال مذکور این است که توجیه نسبت دادن احساس به یک موجود درحال رشد بسیار قوی‌تر از نسبت دادن آن به صرف انسان است.

شیوه متداول توجیه این ادعا که حیوانات با انسانها برابر نیستند، این است که انسانها دارای ویژگی خاصی هستند که این ویژگی جایگاه اخلاقی برابر و کاملی را به انسانها اعطا می‌کند. برخی از فلاسفه ادعای مذکور را بدین صورت ارائه کرده اند:

الف. تنها انسانها دارای حقوقی هستند.

ب. تنها انسانها برخوردار از عقل، اختیار و خودآگاهی هستند.

ج. تنها انسانها قادر به انجام عمل اخلاقی هستند.

د. تنها انسانها جزئی از جامعه اخلاقی هستند.

با این حال، کسی که نسبت به چیزی حق و حقوقی دارد، باید بتواند ادعا کند که آن چیز برای خودش است که این مستلزم توانمندی آن فرد برای ابراز خودش به عنوان فردی است که خواهان آن چیز است یعنی به مثابه موجودی که قانوناً خواهان پیشبرد منافعش است. از آنجایی که حیوانات نمی‌توانند خودشان را بدین شیوه، خواهان چیزی نشان دهند پس در نتیجه هیچ حق و حقوقی ندارند. با این حال، باید توجه داشت که اگرچه حیوانات فاقد حقوق هستند، اما ما همچنان نسبت به آنها دارای وظایفی هستیم و فقدان حقوق، مستلزم فقدان وظایف اخلاقی مستقیم نیست.

با وجود این، امکان دارد که وظایف ما در قبال حیوانات با توجه به خیر کلی از بین برود. همانگونه که من حق دخل و تصرف در مالکیت کسی را ندارم، اما می‌توانم به خاطر حفظ زندگی آن شخص، مالکیت او را نادیده انگارم. به همین ترتیب، اگرچه من مجاز به آسیب رساندن و آزار و اذیت حیوانات نیستم اما اگر از آسیب رساندن به آنها نتایج بهتری حاصل شود، در آن صورت این کار موجه است. این استدلال اغلب در حمایت و توجیه اعمالی مانند آزمایش بر روی حیوانات، پرورش حیوانات به منظور تأمین غذا و استفاده از آن به منظور سرگرمی در مکانهایی مانند سوارکاری و باغ وحشها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

نکته ای که در مورد تبیین بالا قابل ذکر است و آن اینکه، اگر انسانها دارای حق و حقوق باشند، حیوانات هم بدین صورت دارای حقوق هستند. جوئل فاینبرگ [۱۱] با استناد به استدلال موارد حاشیه‌ای، ادعان داشته است که اگر برخورداری از حق بدین صورت باشد که آن موجود قانوناً بتواند خودش را خواهان پیشبرد منافعش نشان دهد، در این صورت آن موجود باید خودش را برای نیل به چنین نیازی بسیار نیرومند باشد که این امر نوزادان، سالخوردگان و دیگر موارد حاشیه‌ای را از طبقه موجودات دارای حق خارج می‌سازد.

برخی بر این باورند که تنها موجودات خودآگاه، مختار و عاقل شایستگی برخورداری از یک جایگاه اخلاقی برابر و کامل را دارند و از آنجایی که تنها انسانها هستند که دارای عقل، اختیار و خودآگاهی هستند در نتیجه تنها آنها هستند که می‌توانند از یک جایگاه اخلاقی برابر و کامل برخوردار شوند. با این حال، این سخن بدان معنا نیست که ما می‌توانیم هرگونه که خواستیم یا حیوانات رفتار کنیم. این واقعیت که حیوانات دارای احساس هستند خود دلیلی ست که باید به واسطه آن از انجام درد و رنج غیرلازم به حیوانات خودداری کنیم. با این حال، هنگامی که میان علایق حیوانات و انسانها تعارض حاصل می‌شود، ملزم هستیم که علایق انسانها را ارجحیت بخشیم و به آنها توجه بیشتری نشان بدهیم. این ادعا در توجیه اعمالی مانند آزمایش بر روی حیوانات، پرورش حیوانات به منظور تولید غذا و استفاده از آنها در مکانهایی مانند باغ وحش و نمایشهای سوارکاری به کار می‌رود.

دلیل دیگر برای مرجح‌تر دانستن علایق انسانی، این است که تنها انسانها توانایی انجام عمل اخلاقی را دارند. اهمیت این سخن در این نکته نهفته است که موجوداتی که توانایی انجام عمل اخلاقی را دارند، باید قادر باشند که علایق خود را فدای علایق دیگران سازند و آنهایی که منافع خود را خود فدای دیگران می‌سازند، شایسته‌تر از آنهایی هستند که از چنین فداکاری‌هایی بهره مند می‌شوند. از آنجایی که حیوانات قادر به انجام عمل اخلاقی نیستند، در نتیجه نمی‌توانند به خاطر دیگران از منافع خود دست بکشند بلکه در پی برآورده ساختن منافع خود برمی‌آیند حتی اگر به قیمت فداکردن منافع دیگران باشد.

در نهایت عده ای بر این نظرند که عضویت در یک جامعه اخلاقی برای برخورداری از یک جایگاه اخلاقی

برابر و کامل ضروری است. جامعه اخلاقی بر وفق ویژگی‌های ذاتی افراد تعریف نمی‌شود بلکه بر وفق روابط اجتماعی مهمی که میان افراد آن جامعه وجود دارد، تعریف می‌شود. به عنوان مثال، انسانها می‌توانند به شیوه‌های مشخصی با یکدیگر تعامل داشته باشند، و نیز می‌توانند در روابط خانوادگی، سیاسی و اقتصادی با یکدیگر تعامل یابند و روابط شخصی خود با یکدیگر را گسترش دهند. از آنجایی که این روابط هستند که زندگی ما و ارزشهای متضمن در آن را می‌سازند، شایسته است که توجه بیشتری به علایق انسانها، در قیاس با حیوانات، نشان دهیم.

### ۳. نظریه‌های مستقیم و برابر اخلاقی

آخرین دسته از نظریه‌هایی که مورد بحث واقع می‌شوند، نظریه‌های برابر اخلاقی هستند. بنا بر این نظریات، حیوانات نه تنها دارای جایگاه اخلاقی مستقیمی هستند بلکه از جایگاه اخلاقی همسطح با انسانها برخوردار هستند. بنا بر این دسته از نظریات، هیچ دلیل مکفی و قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که انسانها و حیوانات را در دسته‌بندی‌های اخلاقی متفاوتی قرار دهد و از این رو، آنچه که اساس وظایف ما در قبال انسانها را شکل می‌دهد، به همان نحو نیز در مورد حیوانات قابل اطلاق است. این دسته از نظریات، با استناد به استدلال تمثیلی، بر مبنای اینکه حیوانات از ظرفیتهای ذهنی و روانی همانند کودکان و انسانهای عقب مانده برخوردارند، مفهوم حقوق (اخلاقی) را به حیوانات تسری می‌دهند. استدلالهای این قسم را فیلسوفانی مانند پیتر سینگر و تام ریگان مدون ساخته‌اند.

### پیتر سینگر و اصل ملاحظه برابر منافع

سینگر بسیار بر مباحث پیرامون نسبت حیوانات و اخلاق بسیار تأثیرگذار بوده است و با انتشار کتاب *آزادی حیوانات* جنبشی قدرتمند را، در حمایت از حیوانات، در آمریکا و اروپا رقم زد. سینگر با استفاده از دیدگاه فایده‌گرایانه به نقد دیدگاه‌هایی برخاست که به منافع حیوانات، در قیاس با انسانها، ارزشی کمتر می‌بخشیدند و بر این نکته تأکید می‌کرد که اگر ما درصدد گسترش این گونه ملاحظات نابرابر برائیم در آن صورت، مجبور خواهیم بود که در قبال انسانهای گوناگون نیز ملاحظات نابرابر داشته باشیم و انجام چنین کاری برخلاف این دیدگاه عرف عام است که همه انسانها با هم برابر هستند. سینگر از این سخن نتیجه می‌گیرد که ما باید اصل ملاحظه‌ی برابر منافع [۲۱] را به حیوانات نیز تسری دهیم.

سینگر از موضع خود به وسیله دو استدلال دفاع می‌کند؛ استدلال نخست نسخه‌ای از استدلال از طریق موارد حاشیه‌ای است و استدلال دوم، برهان نابرابری‌طلبی پیشرفته [۳۱] است.

نسخه استدلال از طریق موارد حاشیه‌ای سینگر کاملاً متفاوت از نسخه‌ای است که پیش از این بیان شد. تقریر استدلال سینگر بدین صورت است:

۱. برای اینکه نتیجه بگیریم که همه انسانها، و فقط و فقط آنها، از یک جایگاه اخلاقی برابر و کامل برخوردار هستند باید ویژگی مانند الف وجود داشته باشد که همه انسانها دارای آن باشند.
۲. هر الفی که همه انسانها، و فقط و فقط آنها، باید داشته باشند، برخی از انسانها هستند که فاقد آن ویژگی هستند (موارد حاشیه‌ای)
۳. هر الفی که همه انسانها داشته باشند، ویژگی‌ایست که اغلب حیوانات نیز دارای آن هستند.
۴. بنابراین، به هیچ وجه نمی‌توان از این ادعا دفاع کرد که همه، و فقط و فقط، انسانها از یک جایگاه اخلاقی برابر و کامل برخوردار باشند.

سینگر از مقدمه نخست دفاع نمی‌کند و در واقع نیازی به دفاع از آن نمی‌بیند، زیرا مؤلفه‌های این دیدگاه که همه انسانها، و فقط و فقط آنها، از یک جایگاه اخلاقی برابر و کامل برخوردار هستند، پیش از در نظریه‌های مستقیم و نابرابر بیان شده است. او در دفاع از مقدمه دوم از ما می‌خواهد که بررسی کنیم که دقیقاً چه ویژگی‌هایی در انسانها وجود دارد که می‌تواند مبنای چینی جایگاه اخلاقی قرص و محکمی باشد. به نظر

نمی‌رسد که ویژگی‌های مشخصی مانند انسان بودن، DNA انسانی داشتن یا راه رفتن بر روی دو پا از سنخ ویژگی‌هایی باشند که بتواند مبنای چنین ادعای قرار گیرند. به طور مثال، اگر با بیگانگانی مواجه شویم که DNA انسانی ندارند اما همچنان، تا حد زیادی، مانند ما زندگی می‌کنند، حق نداریم به دلیل آنکه آنها انسان نیستند، موضع اخلاقی ضعیف‌تری در قبال آنها اتخاذ کنیم.

با این حال، به نظر می‌رسد که ویژگی‌هایی وجود دارند که تنها انسانها از آن برخوردار هستند؛ ویژگی‌هایی که به نظر بسیاری می‌تواند دلیلی برای برخورداری از یک جایگاه برابر و کامل اخلاقی باشد. به عنوان مثال، ویژگی‌هایی مانند عقلانیت، اختیار، توانایی بر انجام عمل اخلاقی همگی برای توجیه جایگاه اخلاقی برتر انسانها مورد استفاده واقع می‌شود. مشکل چنین پیشنهادی این است که همه انسانها دارای چنین ویژگی‌هایی نیستند. بنا بر این، اگر دارا بودن چنین ویژگی‌هایی مبنای برخورداری از جایگاه اخلاقی برابر و کامل است، پس همه انسانها از یک جایگاه اخلاقی برابر برخوردار نیستند.

سینگر برای رد این ادعا که صرفاً انسانها دارای یک جایگاه اخلاقی کامل و برابر هستند، برهان دیگری نیز ذکر می‌کند که بر ارتباط صفاتی مانند عقلانیت، اختیار، توانایی انجام عمل اخلاقی و مسئله اخلاق تمرکز می‌کند. سینگر معتقد است که اگر ما این صفات را مبنای تعیین جایگاه اخلاقی قرار دهیم، در آن صورت در انجام اعمالی مانند نژادپرستی [۴۱] و نوع پرستی [۵۱] موجه هستیم. به طور مثال نژادپرستها معتقدند که انسانهای هم‌نژاد ایشان عاقل‌تر و باهوش‌تر از نژادهای دیگر هستند و به همین جهت، جایگاه اخلاقی بالاتری برای انسانهای هم‌نژاد خود قائل می‌شوند. درحالی که همگی معتقدیم که نژادپرستی، و به تبع آن نوع پرستی، امری مذموم و نکوهیده است و به همین جهت، نظریه اخلاقی که جایگاه اخلاقی بالاتری برای انسانهای یک نژاد یا نوع خاص قائل می‌شود، نظریه‌ای نادرست است. به عبارت دیگر، ما دچار یک نابرابری طلبی پیشرفته هستیم. نژادپرستی نه از این رو که انسانهای یک نژاد را عاقل‌تر و باهوش‌تر از نژاد دیگر می‌داند، برخاسته بلکه به جهت مبانی‌ای که در سنجش منافع و علایق انسانهای متفاوت به کار می‌گیرد، مورد اعتراض است؛ زیرا چگونگی هوش، عقلانیت و صفاتی از این دست در یک موجود نمی‌تواند مبنایی برای تعیین جایگاه اخلاقی باشد و اگر چنین باشد، ما به نابرابری پیشرفته مبتلا می‌شویم.

بنا بر اصل ملاحظه برابر منافع، که سینگر بدان معتقد است، ما باید به منافع موجوداتی را که از کنشهای ما متأثر هستند، نیز توجه کنیم و باید به منافع آنها، همانند منافع خودمان، ارج بنهیم. سینگر با استفاده از استدلال تمثیلی نتیجه می‌گیرد که حیوانات قادر به تجربه درد و رنج هستند و از آنجایی که آنها می‌توانند، همانند ما، درد و رنج بکشند، وظیفه ما اجتناب از وارد کردن درد و رنج به آنهاست. به طور مثال، حیواناتی که در دامداری‌های صنعتی پرورش می‌یابند، درد و رنج غیرقابل وصفی را تحمل می‌کنند که سینگر، در فصل آخر کتاب خود به این مسئله اشاره می‌کند. همچنین اگرچه خوردن گوشت برای ما امری بسیار لذت بخش است اما به باور سینگر، اجتناب از وارد کردن درد و رنج بی‌حساب و کتاب به حیوانات بسیار مهم‌تر از خوردن گوشت است. به تعبیری، اگر ما واقعاً در پی کاربست اصل ملاحظه برابر منافع برای آن صورت، باید از پرورش حیوانات در دامداری‌های صنعتی به منظور تولید گوشت دست بکشیم و قصور در این امر، به باور سینگر، چیزی جز نوع پرستی، یا ترجیح دادن منافع نوع خود، صرفاً به خاطر آنکه هم نوعمان هستند، نیست.

## ریگان و حقوق حیوانات

اثر معروف تام ریگان با عنوان مطالعه موردی حقوق حیوانات از جمله تأثیرگذارترین آثار در حوزه اخلاق حیوانات است. او معتقد است که حیوانات نیز همانند انسانها دارای حقوقی هستند و این باوری نادرست است که حیوانات را دارای جایگاه اخلاقی نابرابر و غیرمستقیم بدانیم و در پی آن نتیجه بگیریم که آنها واجد هیچ حق و حقوقی نیستند. او البته منتقد دیدگاه فایده‌گرایانه سینگر است که بر آن مبنا در پی توجیه جایگاه اخلاقی برابر برای حیوانات بود. ریگان اگرچه در پی جایگاه اخلاقی برابر برای حیوانات بود اما این جایگاه را بر حقوق مبتنی می‌ساخت نه بر مبانی فایده‌گرایانه.

ریگان در بحث خود از اخلاق حیوانات به مفهوم ارزش ذاتی تکیه می‌کرد و معتقد بود که هر موجودی که متعلق حیات [۶۱] باشد، دارای ارزش ذاتی [۷۱] است و موجودی که دربردارنده‌ی ارزش ذاتی باشد، موجودی ست که شایسته احترام است. احترام در نظر ریگان بدین معنی ست که ما حق نداریم آن موجودی را صرفاً

به عنوان ابزاری در جهت تحقق اهدافمان در نظر بگیریم بلکه باید با چنین موجودی به عنوان یک غایت فی نفسه رفتار کنیم.

ریگان نیز در بحث خود به نوعی از استدلال از راه موارد حاشیه‌ای استناد می‌جوید و اظهار می‌دارد که اگر تنها موجوداتی را که قانوناً مشتاق پیشبرد منافعشان هستند، دارای حقوق بدانیم در آن صورت، انسانهایی وجود دارند که خارج از این تعریف قرار می‌گیرند. به باور ریگان، تنها صفتی که هم در انسانهای بالغ و نرمال و هم در موارد حاشیه‌ای وجود دارد، متعلق حیات بودن است و همچنین، این تنها صفتی است که افزون بر انسانها، بسیاری از حیوانات، به ویژه پستاندارن، نیز شامل آن می‌شوند.

با وجود این، ریگان در پی آن است که از نقایص نظریه سینگر اجتناب ورزد. آنچه که برای سینگر حائز اهمیت است برابری منافع است اما به باور ریگان، چنین کاری پیامدهای ناخوشایندی را در پی خواهد داشت. آنچه که مهم است برابری منافع به طور کل است و اگر، به طور مثال، آزمایش بر روی انسانها منافع بیشتری را در بر داشته باشد، در آن صورت، بر مبنای دیدگاه فایده‌گرایانه ما مجاز به چنین کاری هستیم. ریگان معتقد است که چنین پیامدی به وضوح غیرقابل قبول است و هر موجودی که دارای ارزش ذاتی است نباید با آن به مثابه ابزار رفتار شود.

ریگان بر این مبنا نتیجه می‌گیرد که باید در رفتارمان با حیوانات اصلاحاتی صورت دهیم. هنگامی که حیوانات را به منظور تولید غذا پرورش می‌دهیم، با آنها نه به مثابه غایت، بلکه صرفاً به عنوان وسیله رفتار می‌کنیم. از این رو، پرورش حیوانات به منظور تولید غذا عملی نادرست به نظر می‌رسد. همچنین آزمایشهای پزشکی بر روی حیوانات، شکار حیوانات و استفاده از آنها به عنوان سواری از جمله مصادیق نگرستن به حیوانات به مثابه وسیله است.

#### پی‌نوشتها

[۱]. مقاله پیش رو، ترجمه و تلخیصی است از مقاله زیر:

Wilson.Scott. Animals and Ethics. In: The Internet Encyclopedia of Philosophy, 2006.

[۲]. Peter Carruthers

[۳]. Consciousness

[۴]. The principle of parsimony

[۵]. Occam's Razor

[۶]. Peter Harrison

[۷]. The Argument from Analogy

[۸]. justice as fairness

[۹]. Behind a veil of ignorance

[۱۰]. The Argument from Marginal Cases

[۱۱]. Joel Feinberg

[۲۱]. The Principle of Equal Consideration of Interests



. The Sophisticated Inegalitarian Argument[۳۱]

. Racism[۴۱]

. Sexism[۵۱]

. Subject-of-a-life[۶۱]

. Inherent value[۷۱]

مقاله و This entry was posted on Sunday, March 18th, 2018 at 12:24 pm and is filed under [پادداشت](#)

You can follow any responses to this entry through the [Comments \(RSS\)](#) feed. You can leave a response, or [trackback](#) from your own site.